



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و هفتاد و پنجم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۴ گنج حضور، بخش هشتم

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۱۹

که زده دلک به سیرانِ درشت

چند اسپ تازی اندر راه کشت

*سیرانِ درشت: حرکت و سیر خشن و ناهموار

که دلک به «سیرانِ درشت» زده یعنی حرکت و سیر خشن و ناهموار کرده است که سوار اسب شد، تند تند دوید، اسب‌ها مُردند و مرتب اسبش را عوض کرد تا خودش را به سلطان برساند.

نکته: ما هم در ذهن و در این جهان سیرانِ درشت داریم. بعضی‌ها چهل ساله نشده سرطان می‌گیرند و بدن و اعصابشان خراب می‌شود، از بس که با من‌ذهنی خشن و ناهموار حرکت کرده‌اند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۲۰

جمع گشته بر سرایِ شاه، خلق

تا چرا آمد چنین اشتابِ دل؟

*دل: مخففِ دلک

همه مردم در سرای شاه جمع شدند که چرا دلک چنین با شتاب آمده و چرا به این کار دست زده است؟

نکته: به نظر شما چرا من‌ذهنی امکاناتش را زیر پا می‌گذارد و تلف می‌کند که یک لحظه به خدا برسد و به او بگوید که من نمی‌توانم به فضای یکتایی بروم؟ من نمی‌توانم با تو پیوند بخورم؟ من نمی‌توانم به مقصودم نایل بشوم؟



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۲۱

از شتاب او و فُحشِ اجتهاد

غُلُغُل و تشویش در تَرَمَد فتاد

*فُحش: در این جا به معنی فاحش است.

*فُحشِ اجتهاد: اجتهادِ فاحش، تلاشِ بیش از حدّ

از شتاب و عجله او با من‌ذهنی و تلاش و کوشش بیش از حد، فتنه و آشوب و نگرانی و اضطراب زیادی در شهر افتاد. [بنابراین با کوشش بیش از حدی که ما به عنوان دلّک انجام می‌دهیم در جهان ترس و وحشت را پراکنده و زیاد کرده‌ایم.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۲۲

آن یکی دو دست بر زانوزنان

و آن دگر از وَهْم، واویلی‌کنان

عده‌ای از مردم عزادار و ترسان از اینکه چه اتفاق بدی می‌خواهد بیفتد، دست بر زانو می‌زدند و عده‌ای دیگر واویلاکنان که وای چه خواهد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۲۳

از نفیر و فتنه و خوفِ نکال

هر دلی رفته به صد کوی خیال

*خوف: ترس

*نَکال: کیفر، عقوبت



از ناله و آشوب و ترس که چه اتفاقی می افتد و چه عقوبت و کیفری به ما خواهد رسید، هر انسانی در مرکزش به صدها خیال پرداخته است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۲۴

هر کسی فالی همی زد از قیاس

تا چه آتش اوفتاد اندر پلاس؟

*پلاس: گلیم

هر کسی با ذهنش و براساس مقایسه خیالی می کند و فالی می زند که چه آتشی بر خانمان ما خواهد افتاد؟ [در حالتی که زندگی هرگز چنین اتفاقی را پیش نمی آورد. این من ذهنی دلک است که با عجله بی مورد و کار اضافی اش این وحشت را در مردم و در شهر ایجاد می کند.]

نکته ۱: شما باید ببینید که آیا شما شخصاً نقش دلکی دارید؟ آیا ترس و وحشت را در روی زمین زیادتیر می کنید یا کمتر؟ و چرا این کار را می کنید؟

نکته ۲: همه ما حرفمان این است که ما نمی توانیم به خدا زنده شویم، ما می خواهیم من ذهنی را نگه داریم و به تخریب ادامه دهیم؛ ولو اینکه در ظاهر آگاه هستیم به اینکه چکار باید بکنیم. البته که در ظاهر می خواهیم سازندگی کنیم و حرف های خوب می زنیم، ولی در باطن که مرکز ما همانیده است، درواقع مرکزمان می گوید نه! ما این کار را نمی توانیم بکنیم. کما اینکه دلک با این همه عجله و وحشتی که ایجاد کرده است، بالاخره به شاه می خواهد بگوید که من نمی توانم به فضای یکتایی بروم و این کار از من بر نمی آید.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۲۵

راه جُست و راه دادش شاه زود

چون زمین بوسید، گفتش: هی چه بود؟

دلک خواست که شاه را ببیند، شاه هم اجازه داد تا به بارگاهش بیاید. دلک همین که به شاه تعظیم کرد و زمین را بوسید، شاه از او پرسید که چه خبر شده است؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۲۶

هر که می‌پرسید حالی ز آن تُرش

دست بر لب می‌نهاد او که خُمش!

*تُرش: غمزده، گرفته

هر کس از آن دلک غمزده می‌پرسید که چه شده است، دستش را به لبش می‌نهاد که خاموش باشید و هیچ چیزی نگویند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۲۷

وهم می‌افزود زین فرهنگِ او

جمله در تشویش گشته دنگِ او

*فرهنگ: در اینجا به معنی طرز رفتار و سلوک است.

*دنگ: کودن، احمق. در اینجا به معنی گیج و مات

بر وهم و خیال مردم و شاه افزوده می‌شد. آن‌ها از این طرز رفتار دلک که اصلاً حرفی نمی‌توانست بزند، بیشتر می‌ترسیدند و می‌گفتند حتماً اتفاق بدی افتاده است. دیگر عقل درستی نداشتند، در فکرشان گم شده بودند، گیج و مات، در تشویش و نگرانی اینکه چه خواهد شد، به سر می‌بردند.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۲۸

کرد اشارت دلق، کای شاهِ گرم

یک دمی بگذار، تا من دمِ زخم

دلک به پادشاه اشاره کرد که ای شاه بخشنده، یک لحظه اجازه بده نفسی بکشم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۲۹

تا که باز آید به من عَقلَمِ دمی

که فتادم در عجایبِ عالمی

بگذار تا عقل و هوشم را پیدا کنم که در عالمِ عجیبی افتاده‌ام. [این عالم عجیب شاید یک لحظه حضور را نشان می‌دهد

که دلک در آن می‌داند باید چه کند، اما این عالمِ عجیب را فوراً از دست می‌دهد.]

نکته: آن چیزی را که دلک می‌داند ما هم می‌دانیم. ما می‌دانیم که من ذهنی واقعاً «من» ما نیست، ولی زیر بار درد هشیارانه نمی‌رویم یا به هر دلیلی می‌خواهیم من ذهنی را ادامه دهیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۳۰

بعدِ یک ساعت که شه از وَهم و ظن

تلخ گشتش هم گلو و هم دهن

بعد از مدتی شاه از خیالات و نگرانی، حلق و دهانش خشک و تلخ شد. [این نشان می‌دهد که دلک واقعاً یک لحظه فهمیده بود چکار باید بکند. یعنی ما به عنوان انسان می‌فهمیم که باید به خداوند زنده شویم و لحظاتی طعم حضور را متوجه می‌شویم ولی دوباره گلویمان تلخ و تَرش می‌شود.]



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۳۱

که ندیده بود دلک را چنین

که از او خوشتر نبودش همنشین

زیرا شاه تاکنون دلک را این چنین ندیده بود. او همنشینی خوش تر و محبوب تر از دلک نداشت.

نکته: شاید این ابیات نشان می دهند که واقعاً ما همنشین جالبی برای خداوند هستیم؛ زیرا کارهایی که می کنیم خنده دار است اما در حال حاضر فکر و عمل ما در من ذهنی دیگر خنده دار نیست و شاه را نگران کرده است. ما با رفتارمان شاه را ناامید می کنیم، یعنی خودمان ناامید می شویم که آیا ما به عنوان بشر می توانیم باقی بمانیم یا سر ناموس و دلک بازی این زمین را ویران خواهیم کرد؟ این همه خراب کاری ها برای چیست؟ تمام این کارها یعنی ما دلمان کور است و بر حسب عشق نمی بینیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۳۲

دایماً دستان و لاغ افراستی

شاه را او شاد و خندان داشتی

*لاغ: شوخی و هزل

دلک دائماً قصه می گفت و شوخی می کرد و شاه را می خنداند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۳۳

آنچنان خندانش کردی در نشست

که گرفتی شه شکم را با دو دست



آن قدر شاه را می‌خنداند که شاه شکمش را با دو دستش می‌گرفت.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۳۴

که ز زور خنده خوی کردی تنش

رو در افتادی ز خنده کردنش

*خوی: عرق

شاه آن قدر می‌خندید که از شدت خنده عرق می‌کرد و روی زمین می‌افتاد.

نکته: این بیت‌ها به ما نشان می‌دهند که خداوند واقعاً به حماقت من‌ذهنی ما می‌خندد. همان کارهایی که بچه‌هایمان تا دوازده سالگی می‌کنند و ما به آن‌ها می‌خندیم، شاه هم به ما می‌خندد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۳۵

باز امروز این چنین زرد و تُرّش

دست بر لب می‌زند کای شه خُمّش

حال چه اتفاق بدی افتاده است که دلک آن قدر ترسیده، رنگش پریده، اوقاتش تلخ و نگران شده است که دست به لب گذاشته و می‌گوید ای شاه خاموش باش و حرف نزن!

نکته: واقعاً اتفاق بدی نیفتاده است. دلک این مسائل را بدون ضرورت از فضولی برای خودش به وجود می‌آورد. او میزان شوخی را نمی‌فهمد؛ این شوخی است که انسان با من‌ذهنی تمام امکاناتش را تلف می‌کند تا در چهل یا پنجاه سالگی به خدا ثابت کند که نمی‌خواهد یا نمی‌تواند به وحدت مجدد با او برسد.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۳۶

وهم در وهم و خیال اندر خیال

شاه را تا خود چه آید از نکال

*نکال: کیفر

شاه را وهم برداشت که چه اتفاقی خواهد افتاد و دلک چه می‌داند؟ [ما سبب چه اتفاق بدی خواهیم شد؟]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۳۷

که دل شه با غم و پرهیز بود

ز آن که خوارمشاه بس خونریز بود

*خوارمشاه: خوارزمشاه

دل شاه در فکر خوارزمشاه بود و می‌ترسید، احتیاط می‌کرد و از این آگاه بود که نکند خوارزمشاه خونریز حمله کند. [شاید

خوارزمشاه نماد دیو یا شیطان است، آن چیزی که در کمین ماست؛ برای اینکه خونریز است.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۳۸

بس شهان آن طرف را کشته بود

یا به حيله، یا به سَطَوَت آن عنود

*سَطَوَت: قهر، حمله، غلبه

*عنود: ستیزه‌کار، ستیزنده



آن خوارزمشاه ستیزه‌گر خیلی از شاه‌های آن دور و بر را کشته بود و یا با حيله، یا با قهر پیروز شده بود. [ستیزه‌گر در اینجا می‌تواند نماد دیو باشد. آیا دیو، شیطان یا نیروی همانش جهان خواهد گذاشت که ما موفق شویم؟ دل خداوند هم دائماً محتاط این قضیه است.]

نکته: آیا شما نگران نیستید که من ذهنی خودتان یا من‌های ذهنی دیگر به شما حمله کنند؟ آیا دل شما هم با غم و پرهیز است؟ اگر این‌ها را خوب ترجمه کنیم، می‌توانیم روی خودمان پیاده کنیم، برای اینکه دیو می‌خواهد ما را از راه به‌در کند، همانطور که خیلی‌ها را به زور یا با حيله از راه به‌در کرده است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۳۹

این شه ترمَد از او در وَهم بود

وز فَن دلقک، خود آن وَهمش فزود

بنابراین شاه ترمَد از خوارزمشاه در وَهم و ترس بود و رفتار عجیب دلقک هم بر وَهمش اضافه کرد.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا مظاهری

منابع: برنامه ۹۹۴ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۴ گنج حضور، بخش نهم

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۴۰

گفت: زوتر بازگو تا حال چیست؟

این چنین آشوب و شور تو ز کیست؟

شاه به دلک گفت: زودتر بگو که این برآشفتگی تو و این فتنه‌ای که برپا کرده‌ای برای چیست؟ چه کسی می‌خواهد حمله کند؟ چه اتفاق بدی می‌خواهد بیفتد؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۴۱

گفت: من در ده شنیدم آن که شاه

زد مُنادی بر سر هر شاه‌راه

دلک گفت: من در ده بودم، شنیدم که شما بر سر هر شاه‌راه اعلام کرده‌اید. [ده نماد ذهن است و دلک هم من ذهنی‌ست.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۴۲

که کسی خواهم که تازد در سه روز

تا سمرقند و، دهم او را کُنوز

*کُنوز: گنجینه‌ها

کسی را می‌خواهم که در سه روز به سمرقند، فضای یکتایی برود و از آنجا خبر بیاورد که در اینصورت من به او گنج‌ها خواهم داد. [دلک در اینجا پنج روز را به سه روز کاهش می‌دهد؛ یعنی در مدت زمان کوتاهی.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۴۳

من شتابیدم بر تو بهر آن

تا بگویم که ندارم آن توان

وقتی آن خبر را شنیدم با عجله نزد تو آمدم تا به تو بگویم که من توانایی انجام آن کار را ندارم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۴۴

این چنین چُستی نیاید از چو من

باری، این اومید را بر من مَن

این چنین توانایی، چُستی، زیرکی و دانایی از من بر نمی آید، لطفاً به من امیدوار نباشید. [من ذهنی می گوید یکی دیگر را برای رفتن به فضای یکتایی پیدا کنید].

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۴۵

گفت شه: لعنت بر این زودیت باد

که دو صد تشویش در شهر اوفتاد

*زودی: شتاب

شاه گفت: لعنت بر این زود رفتن و شتاب تو باد. تو که نمی توانستی بروی، اصلاً برای چه این سخن را می گویی؟! آخر گفتن این حرف چه لزومی داشت که این همه تشویش و آشوب در شهر راه بیفتد؟!

نکته: اگر ما نمی توانیم به عنوان دلک به سمرقند برویم، چرا اینقدر سروصدا و بگیر و ببند راه انداخته ایم؟



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۴۶

از برای این قدر، ای خامریش

آتش افکندی در این مَرَج و حشیش؟!

*خامریش: احمق، ابله

*مَرَج: چمنزار، چراگاه

*حشیش: گیاه خشک

شاه به دلک می گوید: ای احمق، برای این چیز کوچک و بی اهمیت، در کل شهر و در همه من های ذهنی و انسان های عارف آتش ترس و نگرانی افکندی؟! [همانطور که اکنون ما نیز در جهان نگرانی افکنده ایم، تمام بلندگوها و اخبار ترس را ایجاد می کنند.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۴۷

همچو این خامان با طبل و عَلم

که اَلاقانیم در فقر و عدم

*الاق: پیک، قاصد

ای دلک، وضعیت تو شبیه خامان با طبل و عَلم است، کسانی که سروصدا دارند ولی من ذهنی هستند. آن ها ادعا می کنند ما قاصدانی هستیم که می رویم و از سمرقند، از فضای یکتایی پیغام می آوریم، مرکز ما خالی ست و تبدیل به عدم و بی نهایت خداوند شده ایم.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۴۸

لافِ شیخی در جهان انداخته

خویشتن را بایزیدی ساخته

آن‌ها ادعای شیخی در جهان راه انداخته‌اند، که ما شیخ و سروریم و بیاید به ما گوش بدهید. خودشان را مانند بایزید نشان می‌دهند. [بایزید عارف بسیار مورد احترام مولانا است.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۴۹

هم ز خود سالک شده، واصل شده

محفلی واکرده در دعوی‌گده

*دعوی: ادعا کردن، دعوت کردن

این مدعیان خودسرانه و به خیال خودشان براساس پول و قدرت، سالک و واصل شده‌اند اما حقیقتاً واصل نیستند. بدین ترتیب در عرصه ادعا محفلی باز کرده‌اند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۵۰

خانه داماد، پر آشوب و شر

قوم دختر را نبوده زین خبر

وضعیت آن‌ها شبیه خانه داماد پر سروصداست، جارو می‌زنند، تمیز می‌کنند، تدارک عروسی می‌بینند و خیال می‌کنند که پنجاه درصد کار درست شده، اما از خانه دختر و عروس خبری نیست. [سر و صدای ما هم شبیه خانه داماد در من‌ذهنی بصورت سبب‌سازی ذهن است. خودمان را استاد و شیخ و واصل و سالک کرده‌ایم، دکان باز کرده و پیرو داریم. شور و شر راه انداخته‌ایم و ادعا می‌کنیم به خدا وصل شده‌ایم.]



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۵۱

وَلَوْلَه که کار، نیمی راست شد

شرط‌هایی که ز سوی ماست، شد

داماد و خانواده او ولوله به پا کرده‌اند که پنجاه درصد کار درست شده و ما به شروط و تعهدات خود عمل کردیم.
درحالیکه عروس و خانواده‌اش روحشان از این وصلت خبر ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۵۲

خانه‌ها را روفتیم، آراستیم

زین هوسُ سرمست و خوش برخاستیم

ما خانه ذهنمان را جارو کردیم، با من ذهنی‌مان آن را آراستیم و از این هوس سرمست و شاد شدیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۵۳

ز آن طرف آمد یکی پیغام؟ نی

مرغی آمد این طرف ز آن بام؟ نی

آیا از طرف خانه عروس هیچ پیغامی آمده؟ یعنی آیا تا به حال پیغام خداوند در فضای گشوده شده به شما رسیده است؟
نه نرسیده. آیا مرغ از بام خانه عروس به سوی شما آمده؟ نه. مسلّم است که نیامده.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۵۴

زین رسالاتِ مزید اندر مزید

یک جوابی ز آن حوالی تان رسید؟



*رسالات: جمع رساله، نامه‌ها

*مزید اندر مزید: پشت سرهم

آیا شما از این پیغام‌ها و نامه‌های پی‌درپی که به خانه عروس می‌فرستید، هیچ جوابی از آن‌ها دریافت کرده‌اید؟! [ما در ذهن این همه دعا و عبادت می‌کنیم، اما حتی یک جواب از طرف خداوند نمی‌آید.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۵۵

نی، ولیکن یار ما زین آگه است

ز آن که از دل سوی دل لایب ره است

*لایب: به ناچار

نه نیامده. ولیکن یار ما، خداوند، از دل ما آگاه است و می‌داند که ما دوستش داریم. ناچار دل به دل راه دارد. [نه، از دل خداوند به دل من ذهنی شما راهی نیست.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۵۶

پس، از آن یاری که اومید شماست

از جواب نامه ره خالی چراست؟

پس از آن یار و خدایی که امید شماست، چرا هیچ جواب نامه‌ای در راه نیست؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۵۷

صد نشان است از سرار و از چهار

لیک بس کن، پرده زین در برم‌دار



*سرار: رازگویی و درگوشی حرف زدن، در اینجا منظور نهان است.

*چهار: آشکار، رو در رو دیدن

صد نشان بصورت پنهان و آشکار وجود دارد، اما تو بس کن، بیشتر از این سخن مگو و پرده را کنار زن؛ [برای اینکه ممکن است به عده‌ای واقعاً بر بخورد. ولی مولانا حقیقت را می‌گوید که ما همه نقش دلک را بازی می‌کنیم].

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۵۸

باز رَو تا قصه آن دلِ گول

که بلا بر خویش آورد از فضول

[مولانا در ادامه می‌گوید که] به قصه آن دلک ابله برگردیم که از فضولی در کار زندگی برای خودش دردسر درست کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۵۹

پس وزیرش گفت: ای حق را ستن

بشنو از بنده کمینه یک سخن

*ستن: ستون، تکیه‌گاه

وزیر که در واقع نماد عقل کل نظام کائنات است، به شاه می‌گوید: ای شاه، ای خدا که ستون راستی حق و عدالت هستی، از این بنده ناچیز یک سخنی بشنو.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۶۰

دلک از ده بهرِ کاری آمده‌ست

رای او گشت و پشیمانش شده‌ست

*رای: نظر، رای گشتن یعنی عوض شدنِ نظر

این دلک برای کاری آمده بود ولی آن را پنهان کرد، نظرش برگشت و پشیمان شد.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا مظاهری

منابع: برنامه ۹۹۴ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

